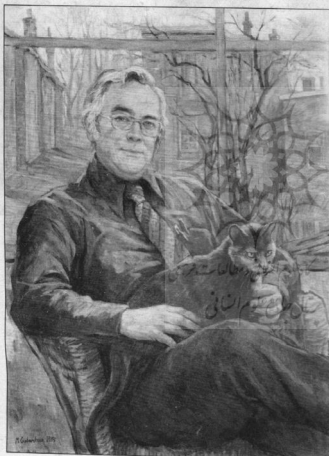


## آزادی پس از سلطه نازی‌ها و کمونیسم

گفت‌وگوی اختصاصی گلستانه با یوزف اشکورتسکی



در روزگار جوانی، زمان‌هایی می‌نوشتم  
که توصیفات اصفاً خوبس  
از طبیعت در خود داشتند  
شب‌های مهتابی، غروب‌های خون‌رنگ  
و حس و حال‌های دیگر  
و البته دیالوگ‌هایی نقرت‌آور  
به خاطر همین دیدن تفرقی به تجربه زیسته  
کمی نیاز داری  
بسیاری از شاعران بزرگ هنوز خیلی زودنگی را  
تجربه نگرفته بودند  
که در جوانی می‌راند  
من با اولین دوستم ختم‌م که آشنا شدم  
یک دختر کله‌هوایی فروشنده مغازه بود  
در همان دوران اولین کتاب هم‌نگوی‌ام را خواندم  
و جاج با اسلحه  
جوری که آن دختر حرف می‌زد  
به شکل نوشتاری زبان چک آن روزگار نبود  
و نحوه استفاده هم‌نگوی از دیالوگ‌های عامی  
و معمول چشم‌های مرا به افقی جدید باز کرد  
تا حدی این دو تجربه با هم در آمیخت  
و من نویسنده شدم.

چار مان می نویسی؟

از سر نیازی درونی. اولین رمان ما را وقتی نوشتیم که تقریباً نه ساله بودیم. در آن روزگار با حرص و ولع خیلی کتابهای «جیمز فنیمور کروود» نویسنده آمریکایی - کاتالیسی را می خواندیم. رمان های ماجراجویانه می نوشت که اغلب حوادثشان در کانادا می گذشت. این نویسنده سه گانه ای را شروع کرده بود که بعد از اتمام دومین رمان مُرد من به جای او سه گانه اش را تمام کردم. اسم رمان من «فاز اسرارآمیز» بود و هماغش ۱۹ صفحه بود.

از نظر تو، روند نوشتن داستان کوتاه یا رمان یا خاطرات چه فرقی با هم دارند؟ وقتی پای کار می نشینی و شروع می کنی چه گونه پیش می رود؟

داستان کوتاه یک برش گاه خیلی کوتاه زندگی را می گیرد. رمان، که من اغلب رمان می نویسم، سلسله چنین برش هایست که با متنی کم و بیش غیر جذاب اما ضروری با هم پیوند می خورند. در اعصار کهن به چنین چیزی «پونس اسپنوروه» یعنی «راه سلرو» می گفتند (در این جا اشک ورتسکی از عبارت «پل خرگوش» استفاده می کند که است که داستان فوق را آشکار یافتیم) تفاوت در این است که داستان را اگر کامل در ذهنش باشد، بسته به طولش می توان در یک نشست نوشت. رمان به ماهها و اغلب سال ها زمان نیاز دارد. من «هرسوس نکراس» را در مدت ۷ سال نوشتم. زمانی تلخی که دربار «سربازان داوطلب» چک حاضر در جنگ های داخلی آمریکا است.

خوانندگان چه نقشی در کار تو ایفا می کنند؟ وقتی رمانی می نویسی به خواننده کارهایت فکر می کنی؟ آیا سلیقه خواننده بر نحوه روایت و فرم کارت تأثیر گذاشته است؟

مثل اکثر نویسندگان، من هم برآنم تا به گونه ای نویسم که از نتیجه کارم لذت ببرم. اگر در این امر موفق شوم، هر چه از کار درآمد منتشر می کنم. چنان کلام این که کاری را که فقط دربار خودم باشد و خودم را راضی کند دوست ندارم. در این صورت می گذارمش توی کشوی میز تحریرم و فراموشش می کنم. شک دارم که طبع ادبی من دقیقاً متعلق بر سلیقه اکثر خوانندگان پاموش داستان باشد. به این اعتبار من همیشه تحت تأثیر سلیقه خوانندگان آثارم بومدم.

در «ساکسیفون یاس» کاراکترها و اتفاقات کار مبتنی بر

خاطرات شخصی تو هستند یا که نه، کلاً داستانی (تخیلی) هستند؟

قصه مللی «ساکسیفون یاس» را یکی از دوستانم برایم تعریف کرد که فریب این وعده آلمان ها را، که می تواند «ساکسیفون یاس» یک گروه موسیقی آلمانی را بنوازد، خورده بود. ساری که در آن روزگار کمپاب و تقریباً یک اسلوره بود. مبین من با آلمان نازی اشغال کرده بود، و به همین خاطر فکر این که یک جوان چک بتواند در یک ارکستر آلمانی بنوازد از محالات بود. نوازنده های آلمانی این قصه، کابوسی هستند پرورده تجربه جنگ.

دشوارهای تبدیل کاراکتر واقعی به کاراکتر داستانی کدامند؟

به نظرم سخت نیامده. شاید چون این کار هر نویسنده صاف می رسد. کاراکترهای داستانی، به قول گوته، همیشه آمیزهای از واقعیت و تخیل اند. همان معجزاتی که کاراکترهای مان را از آن می گیریم. زندگی پُر حادثه و ماجرای نویسنده از او یک نویسنده بزرگ نمی سازد. قدرت درک او از مسائل، بزرگتر می کند.

هفته رمان های تو آشکارا تجربه فرد چک را هستند می کنند. با خودم می گویم آیا عودت فنی الحاصل حس می کنی که بتوانی داستانی در یک زمینه اجتماعی - تاریخی دیگر خلق کنی؟

درست می گوئی: در قلب داستان های من همیشه چک ها حضور دارند. فقط بگزار حسبت به نوشتن ردم که چک ها در آن نبودند. احساس می کنی که یک فانتزی علمی تخیلی پیشگو کنی منبع الهام «مهندسان روح بشر» چه بود؟

تجربه شخصی من از زندگی، زندگی در دوره سلطه نازی ها، بعد از دوره کمونیست ها و سرکجام هو. ازادق دموکراسی فردی خودم.

علاوه بر ریشه های که در پالک فلوری چه عشق های ادبی دیگری قالب تو را می بیند؟

در روزگار جوانی رمان های می نوشتیم که توصیفات اصفاً خوبی از طبیعت در خود داشتند. شب های مهتابی، غروب های خون رنگ و حس و حال های دیگر و البته دیالوگ های نثرناور. به خاطر همین دید تقریبی به تجربه زیسته کمی نیاز داری. بسیاری از شفران بزرگ هنوز خیلی زندگی را تجربه نکرده بودند که در جوانی مردند. من با اولین دوست دخترم که اسمش شمع یک دختر کله هوجبی

فروشنده مغازه بود. در همان دوران اولین کتاب همینگیو را خواندم. وداع با سلاحه جوری که آن دختر حرف می زد به شکل نوشتاری زبان چک آن روزگار نبود، و نحوه استفاده همینگیو از دیالوگ های غلظی و معمول چشم های مرا به افقی جدید باز کرد. تا حدی این دو تجربه با هم در آمیخت و من نویسنده شدم.

چه چیز بیشترین تأثیر را بر زندگی سیاسی تو داشته است؟

در دوره دیکتاتوری که در آن زیستام، پلیس های هر دو دیکتاتوری پرم را بازداشت کردند، آن هم به بهانه های مشابه. چون وطن پرست بود. به همین خاطر دیکتاتوری به تنها آرزو نفرت من بدل شد.

مفهوم اروپای مرکزی تو چه پیوندی با برداشت میلان کوندرا از همین مفهوم دارد؟

من برداشت میلان کوندرا را قبول دارم. در مقام نویسنده ما با هم فرق داریم. او به سنتی فرانسه می نویسد و من به سنتی انگلیسی - آمریکایی. او فیلسوف است و من فقط یک قصه گو هستم.

چه سسی داری: مهاجری، کاتالیسی هستی، چکی، یا فقط یک اروپایی بدون ملیت؟

من یک چک هستم. در عین حال یک تبعه وفادار کاتادا کاتادا کشوریست که من اولین آزادی را در آن تجربه کردم. وطن واقعی من زبان چک است. زبانی که از مادرم آموختم.

چه تعریفی از روح برآه داری؟

برآه پت روزگار جوانی ما بود که در شهر کوچکی به نام «خانچه گشت» وقتی به دنیا آمدم شهر در مناطق مرزی چک و آلمان واقع بود. حالا در مرز چک و لهستان است. بی آن که از جایش تکان خورده باشد. برآه برای من شهر کلوب های شبانه شهر جاز، شهر هنرپیشه های مشهور سینما بود. بعدها برای اولین بار همسرم را در آن جا دیدم. زنی که تقریباً پنجاه سال است شریک زندگی من است.

نویسندگان همسبک تو کی هستند؟

اسپنورم که با هیچ کسی همسبک نباشم. به عنوان نویسنده ای جوان شدیداً تحت تأثیر همینگیو و بعد هم فاکتور بودم. ولی خوشبختانه از درس های که از آن ها آموخته بودم به شیوه خودم استفاده کردم. و بعد از این دو. آن دختر فروشنده مو حنایی، مگی، تأثیرات ادبی ای که همیشه با من داد. بعضی از کارهای تو من را به یاد علاقه دالف الف - ون.

به موسیقی جاز می‌اندازد؟

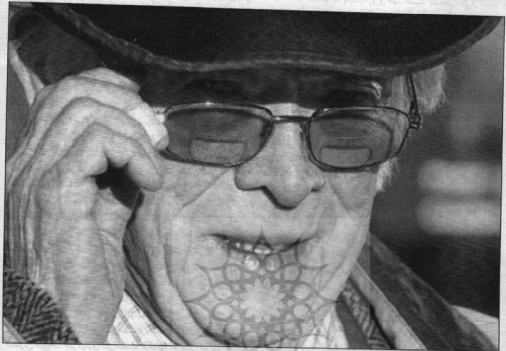
اولین رمان جاز ادبیات چک را من نوشتم. رالف ایسون از میان همان مردمی بود که خودش جاز را اختراع کرده‌اند. به هر حال این پیوند

ناگسنتی‌ست.

الان مشغول نوشتن رمانی هستی؟

از اواسط دهه ۹۰ قرن پیش من به اتفاق همسرم نوشتن رمان‌های کاراگاهی را آغاز کردم زخم از نام

خودش دزدانا سالیوارووا استفاده می‌کند. از آن وقت تا به حال پنج رمان چاپ کرده‌ام و حالا هم داریم روی رمان ششم‌مان کار می‌کنیم. رمانی با نام دیدار در تورنتو. با قتل و ویرگول این اسم خیلی مهم است.



## دکتر اشتراسی

نوشته یوزف ایشکورتسکی

ترجمهٔ محمدرضا فرزاد

همواره بر این باور بودم که اصل و اساس انسانیت در سراسر جهان یکسان است. با این حال چندمفهوم آدمی‌هایی که در قرن بیستم در علفزارهای آرزائین زندگی می‌کنند تحت تأثیر مشکلات ازواج زنی روس به نام آنا در قرن نوزدهم. فرار کردند؟ این اولین داستانی‌ست که از من در ایران منتشر می‌شود. و هر چند دربارهٔ پزشکی‌ست، که وقتی در زانگانام «بوهیمیا» کودکی بیش نبودم، زندگی‌ام را نجات داد و در پی شرایط سیاسی و هشتناک حاکم بر اروپا در دهه ۴۰ قرن بیستم، به سرنوشت تراژیک دچار شد. یقین دارم که خوانندگان ایرانی، در کشوری که به لحاظ جغرافیایی، تاریخی و زبانی از قلب اروپا بسیار دور است، قصهٔ من را غریب و غریب‌قابل قهقهه نمی‌بندند.

امیدوارم قصه‌ام را چنان خوب نوشته باشم که خوانندگان ایرانی من هم آن را تأثیرگذار و گیرا بدانند.

یوزف ایشکورتسکی